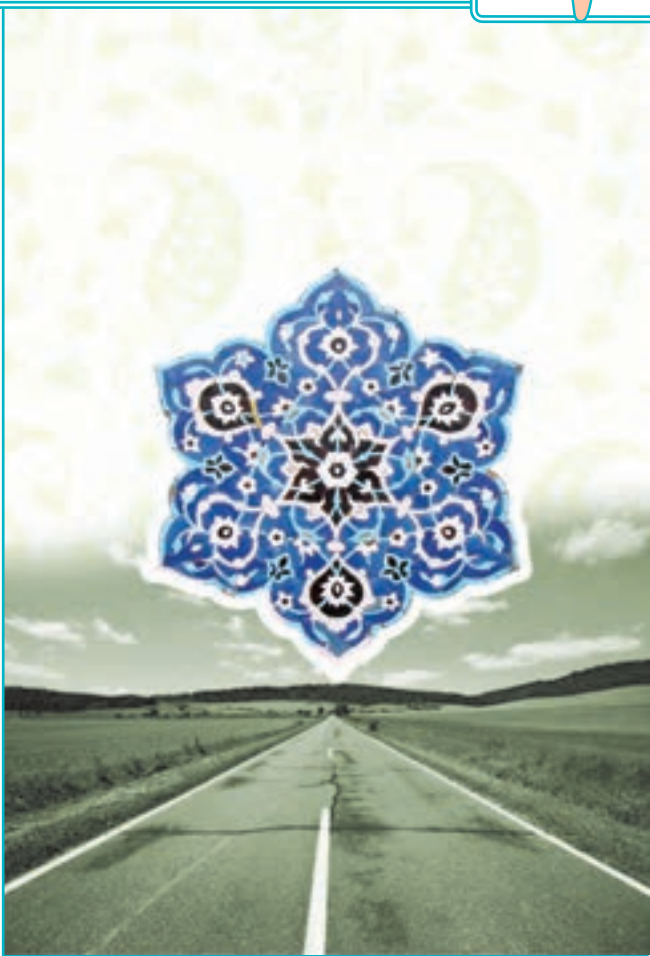


# سبک زندگی

فصل سوم

ده روزه مهرکردون، افشاد است و اخون

کنی بر جای یران فرصت شمار پارا



حافظ

یکی از مهارت‌های اصلی زبان، «خواندن» است.  
خواندن چند گام دارد:

- شناخت نشانه‌ها و کلمات
  - بازخوانی یا تلفظ واژه
  - مطابقت دادن شکل کلمه با تلفظ آن
  - خوانش درست متن
  - توجه به حس و حال متن و رعایت آن
  - تشخیص معنا و درک پیام متن
- بنابراین، خواندن مؤثر، آن است که پس از طی این مراحل، ما را به درک و دریافت درستی از نوشته برساند.

هر متن به تناسب درون‌مایه خود، ویژگی و خصوصیتی دارد که آن را از متن‌های دیگر، جدا می‌سازد.

متن حماسی با حالت پهلوانی و پیکارگرانه خوانده می‌شود و متنی که ستایش و نیایش پروردگار را بازگو می‌کند، با حالت فروتنی و خاکساری خوانده می‌شود.

شعر «راه نیک‌بختی» را که محتوای اندرزی دارد، با آهنگ و لحن نصیحت و حالت پندگویانه می‌خوانیم؛ به گونه‌ای که شنونده حس کند خود، مخاطب آن اندرز است.

این شعر را بخوانید و به لحن و آهنگ خواندن، توجه کنید.



## راه نیک بختی

۱ زین گفته، سعادت تو جویم  
می باش به عمر خود سحر خیز  
با مادر خویش، مهربان باش  
با چشم ادب نگر پدر را  
۵ چون این دو شوند از تو خزند  
چون با ادب و تمیز باشی  
می کوش که هر چه گوید استاد  
ز نهار مگو سخن به جز راست  
۱۰ هر شب که روی به جامه خواب  
کان روز به علم تو چه افزود  
روزی که در آن نکرده ای کار

پس یاد بگیر هر چه گویم  
وز خواب سحرگمان پرهیز  
آماده خدش به جان باش  
از گفته او هیچ سر را  
خزند شود ز تو خداوند  
پیش همه کس، عزیز باشی  
گیری همه را به چاکلی یاد  
هر چند تو را در آن، ضرر است  
کن نیک تامل اندر این باب  
وز کرده خود چه برده ای سود  
آن روز ز عمر خویش شمار

ایرج میرزا

## خود ارزیابی

- ۱ شاعر برای سعادت و خوشبختی چه کارهایی را پیشنهاد می کند؟
- ۲ عبارت «جز راست نباید گفت؛ هر راست نشاید گفت»، با کدام قسمت شعر تناسب دارد؟
- ۳ برای پُربار کردن روزهای زندگی چه باید کرد؟
- ۴



شعری که خواندیم، سرشار از موعظه و پند و اندرز است. شاعران و نویسندگان همه ملت‌ها، سروده‌ها و نوشته‌هایی دارند که در آنها، راه بهتر زیستن و خوشبختی و سعادت را نشان می‌دهند. به این نوع سروده‌ها و نوشته‌ها ادبیات اندرزی یا تعلیمی می‌گویند. «بوستان» و «گلستان» سعدی، «مثنوی معنوی» مولوی و «کلیله و دمنه» از بهترین نمونه‌های ادبیات تعلیمی ایران به شمار می‌آیند.



## گفت و گو

۱ پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«قولوا الحقَّ وَ لَوْ عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ: حق را بگویید؛ هرچند به زیانتان باشد.»

درباره ارتباط این سخن گهربار با متن درس، در گروه گفت‌وگو کنید.

۲ شعر «شوق مهدی (عج)» را با لحن مناسب در گروه بخوانید و شیوه خواندن آن را با خوانش متن این درس مقایسه کنید.



## فعالیت‌های نوشتاری

۱ در متن درس، شکل نوشتاری کدام واژه‌ها با شکل گفتاری آنها متفاوت است؟ آنها را بنویسید.

۲ بیت‌های درس را که ردیف دارند، بنویسید و زیر قافیه آنها خط بکشید.

۳ در مصراع زیر، متمم و مفعول را مشخص کنید.

«زین گفته، سعادت تو جویم»

۴ بیت زیر که سروده نظامی است، با کدام قسمت درس ارتباط معنایی دارد؟

غافل منشین نه وقت بازی است      وقت هنر است و سرفرازی است



در املاي واژه‌های «جزء» و «جز» باید دقت کنیم؛ «جزء» به معنای «بخشی

از کل چیزی» است و «جز» به معنای «مگر، غیر، الا و ...»

# آداب نیکان

۷

درس هفتم

آورده‌اند که شیخ جنید بغدادی، از عارفان قرن سوم هجری، از شهر بیرون رفت و مریدان از پی او می‌رفتند. شیخ از احوال بهلول پرسید. مریدان گفتند: «او مرد دیوانه‌ای است و تو را با او چه کار؟» گفت: «او را طلب کنید که مرا با او کار است». او را در صحرائی یافتند و شیخ را پیش او بردند. شیخ سلام کرد، بهلول جواب سلام او را داد. فرمود: «تویی شیخ بغداد که مردم را ارشاد می‌کنی؟» عرض کرد: «آری». بهلول فرمود: «باری، طعام خوردن خود را می‌دانی؟» عرض کرد «اول» بسم‌الله می‌گویم، از پیش خود می‌خورم. لقمه کوچک برمی‌دارم». بهلول برخاست و فرمود: «تو می‌خواهی مرشد خلق باشی، در صورتی که هنوز طعام خوردن خود را نمی‌دانی؟» و به راه خود رفت. پس مریدان شیخ را گفتند: «یا شیخ، این مرد دیوانه است».

شیخ در پی او روان شد و گفت: «مرا با او کار است». چون بهلول به ویرانه‌ای رسید، باز نشست. جنید به او رسید. بهلول پرسید: «آیا سخن گفتن خود را می‌دانی؟» عرض کرد: «آری، به قدر می‌گویم و بی‌موقع و بی‌حساب نمی‌گویم. به قدر فهم مستمعان می‌گویم و...». بهلول گفت: «چه جای طعام خوردن که سخن گفتن هم نمی‌دانی!»؛ پس برخاست و برفت.





جنید باز به دنبال او رفت تا به او رسید. بهلول گفت: «تو از من چه می خواهی؟ تو که آداب طعام خوردن و سخن گفتن خود را نمی دانی! باری، آداب خوابیدن خود را می دانی؟» عرض کرد: «آری می دانم»، پس آنچه آداب خوابیدن بود که از حضرت رسول ﷺ رسیده بود، بیان کرد. بهلول گفت: «فهمیدم که آداب خوابیدن هم نمی دانی». خواست برخیزد. جنید داشت بگرفت و گفت: «من نمی دانم، تو از بهر خدا، مرا بیاموز». بهلول گفت: «تو دعوی دانایی می کردی، اکنون که به نادانی خود معترف شدی، تو را بیاموزم. بدان که اینها که تو گفتی همه فرع است و اصل در خوردن، آن است که لقمه حلال باید و اگر حرام را صد از این گونه آداب به جایاوری فایده ندارد و سبب تاریکی دل شود. در سخن گفتن نیز باید اول، دل، پاک باشد و نیت درست باشد و آن گفتن برای رضای خدا باشد و گرنه سکوت و خاموشی بهتر و نیکوتر باشد و در آداب خواب، اصل این است که در دل تو بغض و کینه و حسد مسلمانان نباشد و در ذکر حق باشی تا به خواب روی». جنید دست بهلول را بوسید و او را دعا کرد.

جامع التمثیل، محمد حبله رودی



علم و دانش و دستاوردهای جدید علمی، پیوسته چهرهٔ جهان و چگونگی زیست انسان را دگرگون می‌سازد. بشر به کمک عقل و استعداد خدادادی خویش، تلاش می‌کند تا ابزاری پدید آورد که رنج زندگی را کم کند و بر آسایش آن بیفزاید.

روزگاری چرتکه، چاپار، پیک، پرندهٔ نامه‌رسان و اسطراب در جامعه و محیط زندگی اجتماعی نقش داشته‌اند. امروزه این ابزارها، کارایی ندارند. اکنون عصر چیرگی ماشین و رایانه و به طور کل، روزگار تسلط دستاوردهای علمی و فناوریانه بر تار و پود زندگی بشر است. انسان، موجودی اجتماعی است و هر جامعه‌ای در سرزمین ویژه‌ای، دین، زبان، اخلاق، آداب و هنجارهای فرهنگی و سنت‌های اعتقادی، باورها و ارزش‌های خاصی دارد. افراد جامعه در برخوردها و داد و ستدها پایبند به آن اعتقادات و هنجارهای اخلاقی و آداب اجتماعی هستند.

خانواده، کوچک‌ترین بخش اجتماع است و برای خود، هنجار و حریم و قانون و آدابی دارد. اهل هر خانواده، متناسب با آن آداب و معیارهای اخلاقی، تربیت می‌شوند و حریم و حرمت یکدیگر و اجتماع را پاس می‌دارند. هرکس به آسانی نمی‌تواند حصار خانواده را فروبریزد و وارد فضای پاک و امن آن بشود.

یکی از آسیب‌های جدی جامعه ماشینی و آراسته به علم و فن، استفاده نابجا و نسخیده از امکاناتی است که فراهم آمده است. گویی هر یک، ابزاری شده‌اند تا ما را از هویت اصلی خویش، دور سازند. شکستن شکوه و حرمت انسانی و کم رنگ شدن آداب و اخلاق، رهاورد تمدن ماشینی و علم زده غرب است.

رایانه، اینترنت، تلفن همراه و دیگر تولیدات علمی، از مظاهر آفرینش‌گری انسان، این بنده ضعیف خداوند است. اینترنت، پیجره‌ای است رو به جهان بیرون، پیجره‌ای باز به هر سمت و سو، که ممکن است منظره‌ای سرسبز و روح‌انگیز از جلوه جمال پروردگار را نشان دهد یا فضایی طوفان خیز و پرگل و لای را پیش چشم آورد و بوی ناخوش آن، فضای ذهن شما را فرا بگیرد.

علم و فن و همه آنچه از رهاورد دانش بشری، پدید می‌آیند، زمانی مفیدند که در راه خدمت به پیشرفت خلق خدا به کار گرفته شوند و انسان را در مسیر کمال و رسیدن به



اخلاق متعالی، ملک کنند، وگرنه ابزار برای به پوچی و نابودی کشاندن بشر به شمار می‌آیند و سبب غفلت و اسارت انسان می‌شوند.

امروزه که دشمنان این ملت، از راه این ابزارها، جنگ نرم را بی‌هوا آغاز کرده‌اند تا غوغایی بیافرینند، اگر کاربران اینترنت و فناوری جدید به اخلاق علمی و فضایل انسانی، آراسته نشوند و حریم قانون و دین و هنجارهای اخلاقی، فرهنگلی و آداب جوانمردی را رعایت نکنند، این ابزارها همچون بمب ویرانگری خواهند شد در هر خانواده؛ بنابراین، اخلاق رایانه‌ای یا فتاورانه، بی‌انگرس پایندی ما به اخلاق فردی و ارزش‌های اجتماعی و رعایت حقوق دیگران است.

## خودارزیابی

- ۱ سه درس که بهلول به جنید آموخت، چه بود؟
- ۲ در زندگی امروزی، چه آسیب‌هایی انسان را تهدید می‌کند؟
- ۳ به نظر شما بهترین زمان سخن گفتن و بهترین زمان سکوت و خاموشی، چه هنگامی است؟
- ۴ .....



به جمله‌های زیر، توجه کنید.

■ مرد توانگر، ثروتش را به نیازمندان بخشید.

■ محمّد، خانه جدیدش را ساخت.

■ پسرک، شیرینی را به خواهر کوچکش داد.

اجزای جمله‌های بالا در جدول زیر آمده است.

نهاد	مفعول	نشانه مفعول	نشانه متمم	متمم	فعل
مرد توانگر	ثروتش	را	به	نیازمندان	بخشید.
محمّد	خانه جدیدش	را	—	—	ساخت.
پسرک	شیرینی	را	به	خواهر کوچکش	داد.

آموختیم که یکی از ارکان جمله، گروه اسمی است. گروه اسمی می‌تواند یک کلمه یا بیشتر باشد. در جملات بالا برخی از اسم‌ها که در جایگاه نهاد، مفعول و متمم، به کار رفته‌اند، گسترش یافته‌اند. در جمله اول اسم «مرد» با واژه «توانگر» همراه شده است. مهم‌ترین جزء گروه اسمی، «هسته» آن است. هسته گروه، همان اسمی است که کلمه‌ها یا بخش‌های دیگر به آن افزوده می‌شوند. در نمونه زیر، هسته، به خوبی نشان داده شده است.

این گل ← این گل ← این گل ← این گل  
 خوشبوی زیبا ← خوشبو ← این گل ← این گل ← این گل ← این گل



۱ درباره‌ی به کارگیری درست تلفن همراه و رایانه، گفت و گو کنید.

۲ دو متن درس «آداب نیکان» را با هم مقایسه و تفاوت‌ها و شباهت‌های آنها را بیان کنید.



- ۱ در متن درس، واژه‌هایی را بیابید که در آنها یکی از حروف «ع، غ، ض، ذ» به کار رفته باشد؛ سپس معنای هر یک را بنویسید.
- ۲ در متن زیر، گروه‌های اسمی را بیابید و هسته هر یک را مشخص کنید.  
انسان، موجودی اجتماعی است و جامعه، هنجارهای فرهنگی، سنت‌های اعتقادی و ارزش‌های خاصی دارد.
- ۳ برای خواندن درست و مناسب متن «آداب نیکان» چه لحنی را باید برگزید؟



در برخی از کلمات، نشانه «مد» (~) به کار می‌رود؛ مانند «درآمد، آداب، الآن، قرآن، خوش‌آواز». این کلمات و مشابه آنها را باید شناخت و به کاربرد نشانه «~» در آنها توجه داشت. به کار نبردن نشانه «مد» در این گونه واژه‌ها، ابهام و اشکال ایجاد می‌کند؛ مانند:

مال‌اندیش (عاقبت اندیش) ← مال‌اندیش (ثروت‌دوست)  
در دسته‌ای دیگر از کلمه‌ها نیز از گذاشتن نشانه «مد» بر روی آنها باید پرهیز کرد؛ مانند:

فرایند (فرآیند) — پیشامد (پیش‌آمد)  
دلارام (دل‌آرام) — همایش (هم‌ایش)

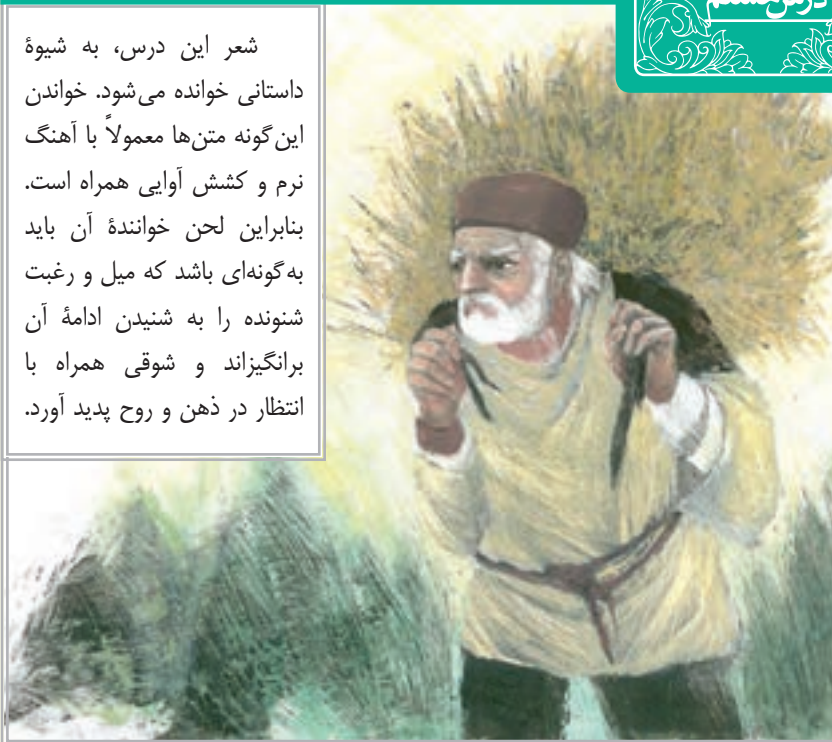
وقتی جولاهه‌ای به وزارت رسیده بود. هر روز باداد  
برخاستی و کلید برداشتی و در خانه باز کردی و تنها در آنجا  
شدی و ساعتی در آنجا بودی. پس برون آمدی و به نزدیک  
امیر رفتی. امیر را خبر دادند که او چه می‌کند. امیر را خاطر  
به آن شد تا در آن خانه چیست؟ روزی ناگاه از پس وزیر  
بدان خانه در شد. گودالی دید در آن خانه چنان که جولاهگان  
را باشد. وزیر را دید پای بدان گودال فرو کرده. امیر او را  
گفت که این چیست؟ وزیر گفت یا امیر، این همه دولت که  
مرا هست، همه از امیر است. ما ابتدای خویش فراموش  
نکرده ایم که ما این بودیم. هر روز زندگی گذشته خود را به یاد  
می‌آورم، تا خود به غلط نیفتم. امیر انگشتی از انگشت  
بیرون کرد و گفت بگیر و در انگشت کن. تاکنون وزیر  
بودی، اکنون امیری!

اسرار التوحید، محمدتدین منور

# آزادگی

درس هشتم

شعر این درس، به شیوه داستانی خوانده می‌شود. خواندن این گونه متن‌ها معمولاً با آهنگ نرم و کشش آوایی همراه است. بنابراین لحن خواننده آن باید به گونه‌ای باشد که میل و رغبت شنونده را به شنیدن ادامه آن برانگیزاند و شوقی همراه با انتظار در ذهن و روح پدید آورد.



۱ خارکش پیری با دلق درشت  
لنگ لنگان قدمی برمی‌داشت  
کای فزانده این چرخ بلند  
کنم از جیب نظر تا دامن

پشای خار همی برد به پشت  
هر قدم دانه شگری می‌کاشت  
و ای نوازنده دل‌های نژند  
چه عزیزی که نکردی با من

۵ در دولت به رخم بکشادی  
حدّ من نیست ثنایت کفّتن  
نوجوانی به جوانی مغرور  
آمد آن شکرگزاریش به کوش  
خار بر پشت، زنی زین سان کام  
عزت از خواری شناختی  
پیر گفتا که چه عزت زین به؟  
کای فلان چاشت بده یا شام  
شکر گویم که مرا خوار ساخت  
داد با این همه افتادگی ام

۵

۱۰

تاج عزت به سرم بنادی  
کوهر شکر عطایت سُفتن  
رخش پندار همی راند ز دور  
گفت کای پیر خرف گشته، خموش  
دولت چیست؟ عزیزیت کدام؟  
عمر در خار کشتی باشتای  
که نی ام بر در تو بالین نه  
نان و آبی که خورم و آشام  
به خسی چون تو گرفتار ساخت  
عزّ آزادی و آزادگی ام

جامی



## خودارزیابی

- ۱ از نظر پیر خارکش، عزت و آزادگی چیست؟
- ۲ با توجه به شعر، شخصیت پیر و جوان را با هم مقایسه کنید.
- ۳ چگونه می‌توان به عزت و آزادگی رسید؟
- ۴ .....

## دانش ادبی

### مثنوی

اکنون با یکی از قالب‌های شعر فارسی آشنا می‌شویم. به قافیه‌های شعر این درس توجه کنید. با اندکی دقت متوجه می‌شویم که قافیه‌های هر بیت با بیت دیگر متفاوت است؛ شکل قافیه در این نوع شعر بدین صورت است.

- |         |         |
|---------|---------|
| ■ ..... | ■ ..... |
| ● ..... | ● ..... |
| ▲ ..... | ▲ ..... |
| ■ ..... | ■ ..... |

به این قالب شعری، «مثنوی» یا «دو تایی» می‌گویند، چون در هر بیت، هر دو مصراع، هم قافیه هستند. مثنوی، معمولاً بلند و طولانی است و بیشتر برای بیان داستان‌ها از آن بهره می‌گیرند.

از مهم‌ترین مثنوی‌های فارسی، می‌توان «شاهنامه فردوسی»، «بوستان سعدی»، «مثنوی مولوی» و «لیلی و مجنون نظامی» را نام برد.

## گفت و گو

- ۱ چه پیوندی میان محتوای درس آداب نیکان، با شعر این درس، می‌توان یافت؟ در این باره گفت و گو کنید.
- ۲ دربارهٔ راه‌های حفظ «عزت و آزادی» کشور عزیزمان، ایران، گفت و گو کنید.

## فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ کلمه‌های تازهٔ شعر را انتخاب کنید و معنی آنها را بنویسید.
- ۲ تفاوت معنایی واژهٔ مشخص شده را در گذشته و امروز بنویسید.  
«خار بر پشت، زنی زین سان گام دولت چیست؟ عزیزیت کدام؟»
- ۳ در سه بیت پایانی شعر، «قافیه»ها را مشخص کنید.
- ۴ با توجه به درس، دلیل آزادی پیرمرد را بنویسید.



برخی کلمات به دو شکل به کار می‌روند؛ نظیر «خرف، خرفت» یا «خورش، خورشت». هنگام نوشتن املا، لازم است به نحوهٔ تلفظ گویندهٔ این گونه کلمات توجه کافی داشته باشیم.





## روان خوانی

### آقامهدی

باران بند آمده بود اما هنوز از ساقهٔ علف‌ها آب می‌چکید و دشت پر از گودال‌های آب شده بود. عکس آسمان بر سطح لرزان گودال‌های آب، تماشایی بود. انگار صدها آینهٔ شکسته را کنار هم چیده بودند. ابرهایی که هر لحظه به شکلی درمی‌آمدند، در مقابل آن آینه‌ها خودشان را برای سال نو آماده می‌کردند. خورشید از پشت کوه‌ها سرک می‌کشید و سلاح‌ها و کلاه‌های آهنی را برق می‌انداخت. دهانهٔ توپ‌ها و خمپاره‌اندازها را با کیسه‌های نایلونی پوشانده بودند تا آب به داخلشان نرود. در پشت خاکریز، جعبه‌های خالی مهمات و پوکه‌های مسی برآق همه‌جا پراکنده بودند. چندتا از سنگرها را آب گرفته بود و عده‌ای با لباس‌های خیس و گل‌آلود مشغول خالی کردن آنها بودند. صدای خنده‌شان با صدای شِلپ شِلپ آب آمیخته بود. از سنگر بغل دستی صدایی می‌گفت: «آب را گل نکنیم!»

دیگری جواب می‌داد: «تو ماهی‌ات را بگیر...!»

خنده‌ها از ته دل بود. انگار نه انگار که در جبههٔ جنگ بودند. بیشتر چادرها را روی سنگرها زده بودند و سفره‌های هفت‌سین عید پهن بود؛ سفره‌هایی که در آنها، جای سماق و سمنو را سرنیزه و سیمینوف (نوعی مسلسل) و حتی سنگ پر کرده بود.

گاهی گردباد کوچکی لنگ‌لنگان از راه می‌رسید و چادرهای باران خورده را مشت و مال می‌داد. عده‌ای قرآن می‌خواندند و بعضی تندتند به ساعتشان نگاه می‌کردند و رادیوهای جیبی را به گوششان چسبانده بودند. ناگهان، صدای شلیک چند تیرهوایی بلند شد و زمزمهٔ «یا مُقَلَّبَ القُلُوبِ» در سنگرها پیچید. عید آمده بود. به همین سادگی...!

به هر طرف که نگاه می‌کردی، عده‌ای همدیگر را در آغوش می‌کشیدند و صدای بوسه‌هایشان بلند بود. وقتی عید همه مبارک شد، نوبت به سفره‌ها رسید. «سین»‌های سفرهٔ هفت‌سین، یکی‌یکی غییشان زد. سیب‌ها به سرعت خورده شدند. سرنیزه‌ها به غلاف خود برگشتند. سیمینوف به سنگر تیربار رفت و طولی نکشید که... عید شروع نشده، تمام شد. کم‌کم ابرها هم پراکنده و خورشید، آشکار شد.

فرماندهان گروهان‌ها و گردان‌ها جمع شدند تا با هم به دیدن آقا مهدی، فرمانده لشکر بروند و سال نو را به او تبریک بگویند. همه جا آب راه افتاده بود و پوتین‌ها تا نصفه در گل چسبیده فرو می‌رفتند. روی سنگر فرمانده لشکر چادر بزرگی زده بودند. جلوی سنگر که رسیدند، چند جوان بسیجی عید را به آنها تبریک گفتند. آنها با عجله دور تا دور چادر را نخ می‌کشیدند. فرماندهان به همدیگر نگاه کردند و چند نفر از تعجب شانه‌هایشان را بالا انداختند. یکی از آنها که قدی کوتاه و ریشی بلند داشت، رو کرد به یکی از جوان‌های بسیجی و با لهجه ترکی پرسید: «اینها چیست؟»

بسیجی با لبخند جواب داد: «آقا مهدی خودش گفته است!».

مرد قدکوتاه همین‌طور که گل پوتین‌ها را روی زمین می‌مالید، زیر لب گفت: «آخر برای چی؟»

و بعد بدون اینکه منتظر جواب کسی شود، «یا الله» بلندی گفت و از در کوتاه سنگر داخل شد. پشت سر او، بقیه هم یکی‌یکی سرها را خم و بند پوتین‌ها را شل کردند. از سفره هفت «سین» و هفت «شین» (انواع شیرینی) خبری نبود. در عوض، سفره‌ای پر از نامه در وسط سنگر پهن شده بود.

آقا مهدی و دو نفر بسیجی دیگر که تندتند نامه‌ها را باز می‌کردند، بلند شدند و مهمانان را در آغوش گرفتند و عید را تبریک گفتند. آقا مهدی وقتی تعجب آنها را دید، با لبخندی که همیشه بر لب داشت، گفت: «اینها عیدی ماست، بچه‌های دانش‌آموز فرستاده‌اند!».

همه یک‌صدا پرسیدند: «از کجا؟»

آقا مهدی دو دستش را در میان نامه‌ها برد و درحالی که آنها را بو می‌کرد، جواب داد: «از همه جای همه‌جا! همه جای ایران سرای من است.»

بعد یکی از نقاشی‌ها را که با سنجاق به دیوار چادر زده بود، نشان داد و گفت:

«ببینید چه بلایی سر دشمن آورده است!».

هوایمایی شبیه یک هندوانه بزرگ با دو بال کوتاه درحالی که هنوز



چرخ‌هایش را جمع نکرده بود، تعدادی بمب را مثل یک شانه تخم‌مرغ روی تانک‌های دشمن خالی کرده بود. معلوم نبود هر تانک چند لوله دارد! سربازان دشمن مثل مهره‌های شطرنج، لابه‌لای تانک‌ها ریخته بودند و مداد رنگی سرخ، حسابی خونشان را ریخته بود. سمت راست نقّاشی، پسرکی بسبجی پرچم سبزرنگی در یک دست و اسلحه‌ای در دست دیگر داشت. بلندی پرچم از هواپیما بالاتر زده بود و اطراف میله آن پر از گل و سبزه بود.

یکی از فرماندهان با خنده گفت: «جنگ یعنی این!»

آقا مهدی گفت: «داریم خوب‌هایش را جدا می‌کنیم تا نمایشگاهی از آثار دانش‌آموزان درست کنیم. برای همین رویشان را با نایلون جلد می‌کنیم تا باران خرابشان نکند. به برادرهای تبلیغات گفته‌ام، نقّاشی‌ها را دور تا دور چادرها آویزان کنند.»

چند ساعت بعد، نقّاشی‌های بچه‌ها دور تا دور چادر فرماندهی و گوشه و کنار سنگرها، آویخته شده بودند. آن روز تا غروب، آقا مهدی اطراف چادرها قدم می‌زد و گاهی چندین دقیقه در مقابل آن نامه‌های رنگارنگ می‌ایستاد و به آنها خیره می‌شد. او نامه‌های بچه‌های مدارس را می‌بوسید و می‌گفت: «آنها هم در جبهه هستند؛ چون با این نامه‌ها به ما روحیه می‌دهند. این نقّاشی‌ها و نوشته‌ها نشان می‌دهند که بچه‌ها هم به فکر ما هستند و برای پیروزی ما دعا می‌کنند. بچه‌ها دلشان پاک است. دعای آنها پشتیبان ماست.»

### سرگذشت شهید مهدی باکری، حبیب یوسف‌زاده



۱ در دوران دفاع مقدّس، دانش‌آموزان چگونه نقش خود را در جنگ ایفا می‌کردند؟

۲ به نظر شما یک فرمانده موفق، چه ویژگی‌هایی دارد؟